

دکتر سعید معیدفر از جمله
جامعه‌شناسان ایران می‌باشد
وی رئیس انجمن جامعه‌شناسی ایران را
نیز بر عهده دارد. ایشان به عنوان استاد
جامعه‌شناسی در دانشگاه تهران به تدریس،
تحقیق و پژوهش مشغول است.
آنچه در پی می‌خوانید
حاصل گفت‌وگوی
نشریه مهندسی فرهنگی
با ایشان پیرامون
مهندسی فرهنگی است.

مهندسی فرهنگی

نوعی سیاست‌گذاری در حوزه فرهنگ

گفت‌وگو

هر حکومتی در عصر فعلی که عصر دولت _ ملت است وظیفه خود بدانند در عرصه فرهنگ هم مداخله و هم سیاست‌گذاری کند. بزرگ کردن مفهوم به معنای این است که ما جنبه‌های دیگر مثل اقتصاد و سیاست را کنار بگذاریم و مهندسی فرهنگی به معنای بزرگ و مقام رهبری در مرکز و شورای عالی انقلاب فرهنگی در راس برنامه ی ما باشد. یعنی کلا می‌خواهند ابعاد دیگر را فرهنگی کنند. البته یکی از ضرورت‌های دیگر بحث مهندسی فرهنگی شاید تحولاتی بوده که پس از جنگ جهانی دوم بر مدار الگوهای توسعه و برنامه‌ریزی اقتصادی _ اجتماعی پیش آمده است. بعد از جنگ جهانی دوم کشورهای در حال توسعه وضعیت خوبی نداشتند؛ و در یک فرآیند استعماری به دور از تحولات دنیای مدرن به سر می‌بردند. حتی خیلی از دولت‌های استعماری در آن کشورها سعی می‌کردند، ساخت و ساز سیاسی و اجتماعی آنها را به شکل قبلی حفظ کنند. بعد از جنگ تقریباً خیلی از کشورها به استقلال رسیدند و فاصله عمیقی بین خود و دنیای توسعه یافته دیدند. این فاصله عمیق بایستی پر می‌شد. بنابراین چون خودشان برای توسعه الگویی نداشتند تحت تاثیر الگوهایی قرار گرفتند که برای آنها نوشته شده بود. نسخه هایی که در

نمی‌شد چنین مداخله‌هایی انجام شود. به هر حال از آنجایی که هویت‌های ملی کم‌کم اجتناب ناپذیر شده است، خواه ناخواه یک نوع الزام‌هایی برای دخالت در امور اقتصاد ملی، فرهنگ ملی، سیاست‌های ملی و قانونگذاری در سطح ملی به وجود می‌آید. به هر حال امروز دولت‌ها در جوامع مختلف این را به نوعی حق خود می‌دانند که در عرصه عمومی که مربوط به حیات یک اجتماع کل است مداخله‌هایی انجام دهند. ممکن است دخالت دولت‌ها متفاوت باشند، که این به ماهیت حکومت‌ها و جوانب آن برمی‌گردد. بخشی از حکومت‌ها تلاش می‌کنند که با اعتنا بر سوابق فرهنگی و سوابق اقتصادی یا شناخت، مطالعات، تحقیقات و حتی به نحوی بازگشت به واقعیت‌هایی که استمرار داشته این کار را انجام دهند. برخی از دولت‌ها و حکومت‌ها بر مبنای یک نوع ایدئولوژی این کار را انجام می‌دهند. خیلی اعتماد بر واقعیت ندارند و خیلی درصد این نیستند که بفهمند روندها و فرآیندهای بیرونی چه است، نیستند. بنابراین بیشتر در یک پایگاه تئوریک این مداخله را انجام می‌دهند. شکل‌گیری هویت‌های جدید مثل هویت‌های ملی، مداخله در عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را ضروری ساخته و شاید

• سبب و ضرورت طرح مهندسی فرهنگی در شرایط کنونی جامعه چه چیزی بوده است؟
به هر حال مهندسی فرهنگی به نوعی سیاست‌گذاری در حوزه فرهنگ است. سیاست‌گذاری مبتنی بر اهدافی تعریف شده از سوی سیاست‌گذار است، معمولاً پس از تشکیل دولت _ ملت‌ها، دولت‌های جدید در صدد این برآمدند در عرصه‌های مختلف مثل اقتصاد، امور انتظامی، برقراری نظم، امور فرهنگی اجتماعی و قانونگذاری کارایی داشته باشند. پیشتر حکومت‌ها در این راستا مسئولیت‌های فراوانی نداشتند و به قول جامعه‌شناسان، اجتماعات کوچک، فرهنگ، امور اجتماعی، امور اقتصادی غیر متمرکز و خودساخته‌ای داشت که در یک رابطه متقابل میان نخبگان و یا ریش سفیدان محلی و مردم شکل می‌گرفت. امپراطوری‌ها خیلی در امور کوچک جامعه، مانند فرهنگ، اقتصاد و مسایلی مانند این نمی‌توانستند مداخله داشته باشند. ارتباطات آنقدر کم و فاصله‌ها آنقدر زیاد بوده که اصلاً

کشورهای توسعه یافته برای ما نوشتند براساس تجربه‌های بود که در آن کشورها اتفاق افتاده بود و به یک نوع بستر اجتماعی فرهنگی نیاز داشت. نسخه‌هایی را برای کشورهای در حال توسعه نوشتند و به اجرا گذاشتند. این نسخه‌ها در این کشورها از یک جهت توانست در فاصله کوتاهی فاصله این کشورها را با جهان توسعه یافته کم کند، ولی چالش‌های فرهنگی شدیدی را در این کشورها ایجاد کرد، چون این الگوها خیلی با شرایط تاریخی، اجتماعی و فرهنگی کشورها سازگار نبود. الان در دنیا انواع مذاهب، انواع آداب و رسوم، مراسم، شیوه‌های زندگی و حتی شیوه‌های معیشت و امثال آن را داریم و این یک نوع تحول فرهنگی عظیمی است. اجرای الگوهای نوسازی و توسعه، تضادهای جدی را با فرهنگ و تاریخ جوامع در حال توسعه به وجود آورد و گاهی اوقات بیشتر ناظر بر ابعاد اقتصادی بود تا انسانی و ضرورت‌های معنوی و فرهنگی در نظر گرفته نمی‌شد. بنابراین این الگوها خود به خود بحران‌هایی را ایجاد کرد و به دنبال آن انسان‌ها از ریشه‌های فرهنگی خود کنده شدند و در شهرها و مراکز جمعیتی بزرگ در یک نوع کثرت فرهنگی و حتی تضاد در روابط اجتماعی قرار گرفتند. این عوامل موجب ناهنجاری و از هم گسیختگی در جامعه شد و به بحران‌های اجتماعی، فرهنگی و حتی سیاسی دامن زد. کم کم این تغییرات موجب بی ثباتی سیاسی این کشورها شد و این مسئله همراه با نابرابری اجتماعی گسترده، فقر و مسایلی مانند آن شد. کشورهای در حال توسعه یکباره با بحران‌های اجتماعی و فرهنگی مواجه شدند، اینجا بود که لزوم برنامه‌ریزی‌های فرهنگی و اجتماعی هم مطرح شد. باید برنامه‌ریزی فرهنگی و اجتماعی را هم در دستور کار خود قرار دهیم. بنابراین یکی از ضرورت‌ها برای مداخله در امر فرهنگ، الگوهای توسعه یک جانبه مادی بود که فقط ابعاد اقتصادی را در بر می‌گرفت. بنابراین دولت‌ها از دهه ۷۰ و ۸۰ قرن گذشته بحث توسعه فرهنگی،

توسعه اجتماعی و توسعه پایدار را مطرح کردند و یونسکو و محافل دیگر برای حفظ هویت‌های فرهنگی تلاش کردند در اینجا می‌خواهم بگویم مفهوم مهندسی فرهنگی به نوعی تبعیض مثبت در برابر روند مداخلات ناپهنگام و ناخوشایند اقتصادی در برنامه دوم و سوم توسعه و یا حتی اول و دوم و سوم توسعه بعد از انقلاب انجام داده است. شاید در آن برنامه‌ها بیشتر ابعاد اقتصادی و

یکی از رسالت‌های انقلاب این بود که مشکل بی‌توجهی به عنصر مذهب که در تاریخ و فرهنگ ما بسیار مهم است و شاید یکی از مذهبی‌ترین و دینی‌ترین جوامع در تاریخ جامعه ما باشد رفع شود

نفس رشد مدنظر بوده ولی الان به‌خاطر تمام مشکلات فرهنگی و اجتماعی که همراه آن به وجود آمده بعضا می‌گویند ما برای اینکه چنین تعادلی ایجاد کنیم لازم است یک نوع تبعیض مثبت قابل شویم. اگر مهندسی فرهنگی یک نوع ایدئولوژی خاص باشد که چیزی را بر جامعه تحمیل کند خود همین می‌تواند در آینده موجب

بحران‌های فرهنگی و اجتماعی شود. این هم یک نکته است. بنابراین اگر مهندسی فرهنگی در معنای درست آن بکار رود سیاست‌گذاری فرهنگی می‌تواند برای به تعادل کشیدن جامعه‌ای که به واسطه مداخله‌های یکطرفه اقتصادی و مادی دچار یک نوع ناهماهنگی و بی‌انسجامی شده است تبیین مثبتی باشد.

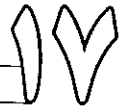
• ما در برخورد اول با طرح مهندسی فرهنگی با این موضوع مواجه می‌شویم که با این طرح می‌خواهند الگوهای خاص و یک سری بخشنامه درست کنند تا به جامعه تزریق کنند. مردم چگونه می‌توانند برای این کار توجیه منطقی پیدا کنند؟

سیاست‌گذاری فرهنگی و اینکه تبعیض‌های مثبتی در امور فرهنگی برای حفظ هویت انسانی و ابعاد معنوی انسان قائل شویم، به نظر من مسئله‌ای نیست که از سوی ما مطرح شده باشد. انسان مادی دچار از خود بیگانگی می‌شود. خیلی از متفکرین جامعه شناس با نظام سرمایه‌داری و یا نظام‌هایی که فقط بعد رفاهی و مادی انسان را در نظر گرفته یک مواجهه جدی داشتند و با الگوهای توسعه سرمایه داری که انسان را به صورت ماشین در نظر می‌گیرد مقابله کردند. اتفاقا همین مسئله از خود بیگانگی از نیمه دوم قرن بیستم تحت تاثیر افکار و اندیشه‌های انتقادی به صورت جدی، امریکا و اروپا را تحت تاثیر قرار داد و یک نوع نقد نظام سرمایه داری را پدید آورد. بحث تبعیض مثبت در امر تصمیم‌گیری یک امر مثبت است. نکته این است که آیا با مهندسی فرهنگی می‌خواهیم جامعه را در راستای تعادل پیش ببریم؟ یعنی می‌خواهیم آن ابعاد مغفول فرهنگی که ریشه در تاریخ و سابقه طولانی آن جامعه و مردم، حالا در ابعاد مختلف دین، میراث فرهنگی، آیین و سنن و مسایلی دیگر داشته به نحوی برگردانیم به آن تعادلی که در واقعیت قبل آن بوده و یا اینکه می‌خواهیم در لوای این مهندسی فرهنگی مجددا یک نوع مداخله یک سوئه دور از واقعیت را در جامعه انجام دهیم؟ مثل کاری که متاسفانه مارکسیست‌ها انجام دادند. کاری که در جهان امروز ما و کشور شوروی سابق، چین و ... انجام شد، به این معنا که یک نوع ایدئولوژی کاذب را در جامعه رایج کردند چون می‌خواستند در رویارویی با نظام سرمایه داری نظامی را شکل بدهند که بیشتر به همین هویت‌های فرهنگی برگردد. یک نوع ایدئولوژی را بار کردند؛ یعنی به جای اینکه مهندسی آنها متکی بر تاریخ گذشته جامعه، میراث فرهنگ و دین آن باشد نهایتا با یک رویکرد خاص یک نوع ذهنیت فرهنگی را که محصول عده خاصی از نخبگان آن جامعه بود اعمال کردند و آن هم به شکل الزام آور و اجبار آمیز، حتی بدتر از توسعه سرمایه‌داری، چون توسعه سرمایه داری

می‌آمد در ساختارها، شروع به کار می‌کرد و خیلی افراد متوجه نمی‌شدند و تغییرات تدریجی هم ایجاد می‌شد. ولی این مداخله فرهنگی و ایدئولوژیکی که کشورهایی مثل شوروی و چین انجام دادند یک هیبت خیلی مهیب و تحمیلی، الزام آور، اجبار آوری بود که با مذهب واقعی آن میراث فرهنگی و با تاریخ آن جامعه منافات داشت. در جهان امروز به خاطر بی‌توجهی به عنصر فرهنگ، عنصر اجتماع و هویت فرهنگی و اجتماعی ما بایستی یک نوع تبعیض‌های مثبتی را برای برنامه‌ریزی فرهنگی و اجتماعی داشته باشیم تا جامعه از این بی‌تعادلی که به واسطه توسعه مادی ایجاد شده، بیرون بیاید. در عین حال باید نگران این مسئله هم باشیم که هر نوع مداخله جدید ولو با اهداف آرمانی و ایدئولوژی اگر با جامعه و سوابق فرهنگی، تاریخی و مذهبی و ملی تناسب نداشته باشد، ممکن است بی‌تعادلی را در جامعه تقویت کند.

• آیا مهندسی فرهنگی ادامه انقلاب ۵۷ است یا فراتر از اندیشه‌های انقلابی است و چگونه می‌توانیم میان آن دو پیوند برقرار کنیم؟

انقلاب ضمن ضرورت‌هایی که برای واقع شدن دارد؛ در عین حال به قول جامعه شناسان یک ایدئولوژی مهم دارد که قطعا در جامعه ما خیلی بزرگ است. بدون آن این انقلاب نه به پیروزی می‌رسد و نه می‌تواند ادامه داشته باشد. در ایران تقریبا این انقلاب ارزش‌هایی را تبلیغ می‌کرد که ریشه در رویکرد و سنت دینی ما داشته و بعد از آن هم طبیعتا این تاکید بر ابعاد دینی بیشتر شده است. می‌توان گفت انقلاب یک جور مواجهه بود برای ایجاد یک نوع تعادل در حیات اجتماعی و فرهنگی ما، چون پیش از انقلاب به طور عمدانه نظام پهلوی تلاشش بر این بود که تاکید بر عنصر فرهنگی کاهش پیدا کند و به تدریج یک جور مقاومت‌های جدی را در مقابل اجرای مراسم، آیینها، سنت‌های دینی ایجاد کرد، بنابراین تاکید بیشتر در ابعاد و ارزش‌های غربی باعث یک نوع عدم تعادل در حوزه و هویت فرهنگی جامعه ما شده بود. یکی از رسالت‌های انقلاب این بود که مشکل بی‌توجهی به عنصر مذهب که در تاریخ و فرهنگ ما بسیار مهم است و شاید یکی از مذهبی‌ترین و دینی‌ترین جوامع در تاریخ، جامعه ما باشد، رفع گردد، خیلی‌ها هم روی آن تاکید کرده‌اند. ویل دورانت در کتاب خود آن را مطرح کرده، کاری هم به اسلام ندارد. قبل از اسلام هم عنصر دینی ایران برای همه ایرانیان اهمیت داشته است، وقتی آثار تخت جمشید و یا نقش رستم را نگاه می‌کنیم در آنجا مشخص است که همه رهبران جامعه را به نوعی به عنوان یک نماینده خدا می‌دانستند که باید فرامین او را اجرا کنند. الان در نقش رستم وقتی انسان آن کتیبه را می‌بیند در صور نظام اجتماعی او نقش دین و تاثیر آن را بر جامعه می‌بیند؛ مثل نقشی که روحانیون در قبل اسلام در ساختار سیاسی و اجتماعی ما داشتند. به هر حال می‌توان گفت در دوره پهلوی سعی می‌شد این بخش از واقعیت جامعه مورد غفلت قرار گیرد، طبیعی است این نظام اجتماعی



که هویت فرهنگی آن یک جانبه و نامتعادل است به نحوی واکنش از خودش نشان خواهد داد. یعنی این واکنش‌ها در انقلاب اسلامی دیده می‌شود، بازگشت به هویت مذهبی و دینی در جامعه طبیعی است. ماهیت انقلاب ما مذهبی و اسلامی بوده است. ابعاد مذهبی در کنار ابعاد ملی، قومی و میراث‌های پیشین، مورد توجه رسانه ملی ماست، بخاطر اینکه بتواند در جامعه تأثیر داشته باشد و افراد یک مرتبه از این رسانه به رسانه‌های بیگانه سوق پیدا نکنند، ولی به هرحال ما نشانه‌هایی از توجه به این امور را می‌بینیم،

حالا بحث همین است که این ضرورت‌ها در بحث مهندسی فرهنگی باید مورد توجه قرار گیرد. بحث مهندسی فرهنگی نباید صرفاً براساس یک ایدئولوژی خاص و یا جهت‌گیری یک عده خاص مورد توجه قرار گیرد، چون جامعه متشکل از گروه‌های مختلف است، این را ما باید در نظر بگیریم که جامعه ما ترکیبی است از فرهنگ‌های مختلف، تنوعی از زبانها، قومیت‌ها، پایگاه‌های اقتصادی و اجتماعی، سلیقه‌های متفاوت و نهایتاً ما نباید به گونه‌ای در بحث مهندسی فرهنگی فکر کنیم که فقط یک جنبه و یا یک گروه خاص و یا به یک ایدئولوژی ویژه توجه شود، بلکه باید آن عناصر

مشترک که می‌تواند مجموعه این آدم‌ها با همه تنوعات فرهنگی، قومی، زبانی همدل کند را در اولویت قرار داد و آنها را گرد هم آورد. سیاست‌گذاری کسی که در رأس یک جامعه قرار می‌گیرد مبتنی بر یک قشر خاص و یک تیپ خاص نیست، این مبتنی بر عموم جامعه است. در وهله اول در بحث سیاست‌گذاری فرهنگی نسبت به جامعه، تفاوتها، تنوعها و اصول و ضوابط خاص آن، شناخت همه جانبه داشته باشیم. مهندسی فرهنگی نیاز به درک صحیح از جامعه، تنوع‌های آن و پیچیدگی‌های آن دارد. همیشه در ذهنم بوده که خوب ما، باید تعریفی از هویت ملی خود و هویت ایرانی داشته باشیم. هویت چیست؟ عناصر اساسی آن چیست؟ متأسفانه الان هر کس به صورتی آن را می‌بیند. مثل همان فیل مولانا شده که هر کس یک جایی از آن را احساس می‌کند و بعد متأسفانه آن موجودی نیست که احساس کرده است. ما در بحث هویت فرهنگی باید اعتنایمان بر ارزش‌های بسیار معدود و مشترک باشد، نه برعکس، ارزش‌های حداکثری؛ یعنی باید سطوح توقعات خود را پایین آوریم. اینها مواردی است که به نظر من باید در بحث مهندسی فرهنگی به آن توجه کنیم وگرنه خود همین مهندسی فرهنگی می‌تواند به یک معضل و مسئله فرهنگی یا بحران فرهنگی اجتماعی تبدیل شود.

• شما معتقد هستید که مهندسی فرهنگی به نوعی مدیریت کردن و سامان دادن نظام‌های دیگر ساختار جامعه و ارتباط دادن بین نظام‌های سیاسی و اجتماعی است. در

این خصوص بیشتر توضیح دهید؟

به هرحال هر عرصه‌ای با عرصه‌های دیگر در تعامل و ارتباط متقابل است و در واقعیت هم این عرصه‌ها آنطور که ما فکر می‌کنیم مجزا نیستند. یعنی به قول معروف جامعه و جوه مختلفی دارد. خیلی از این جوه قابل تعیین نیستند. در حوزه سیاست‌گذاری، سعی می‌کنیم دقیق‌تر عمل کنیم، مثل کاری که یک فیلمساز انجام می‌دهد. فیلمسازی واقعیت در هم تنیده‌ای است. فیلمساز می‌آید



بخشی را برجسته‌تر نگاه می‌کند تا بتواند مطلب

خود را انتقال دهد. حالا در حوزه اجتماعی هم همینطور است. در واقع جامعه واقعیتی دارد. ما می‌خواهیم ابعاد مختلف آن را مورد توجه قرار دهیم. اقتصاددانان باید در حوزه کار خود، برنامه‌ریزی و فکر کنند. یک جامعه شناس فرهنگ‌دان باید حوزه خود را ببیند. البته اینها باید با برنامه‌ریزی کلان جامعه در تعامل باشند که دنیای آینده ما چه دنیایی است؟ جوانان ما یا چه مسایلی سروکار خواهند داشت؟ ارتباطات چه خواهد کرد؟ چه مشکلاتی ممکن است دیده شود؟ در این دنیا چگونه می‌شود آن هویت فرهنگی و اجتماعی خود را حفظ کنیم؟ این واقعیت‌ها، واقعیت‌هایی است که یک عده آن را خلق کرده‌اند. همه این فناوری‌ها محصولات خداوند است. یعنی بشر فقط می‌آید آن را کشف می‌کند. یعنی تمام این چیزهایی که می‌بینیم ما را به یاد خدا می‌اندازد. قطعاً انسان را هم که خداوند خلق کرده، خلاق است. او مسایل دیگر را باز خواهد کرد. اینها دنیایی است که خواه ناخواه توسط همین انسانی که خداوند آفریده، دارد مکشوف می‌شود. حالا ممکن است آنها که این را می‌سازند جهت‌های خاص فرهنگی هم داشته باشند، ولی این محصول چگونه می‌توانیم در این دنیایی که در آینده خواهیم داشت حفظ کنیم. اینها سؤالاتی است که می‌شود در بخش سیاست‌گذاری فرهنگی و مهندسی فرهنگی به آن توجه کرد.

• به نظر شما آیا مهندسی فرهنگی این سیاست‌ها را عوض می‌کند. راجع به تعامل میان جهانی شدن و مهندسی فرهنگی در عصر انفجار اطلاعات هم توضیح دهید؟

کار بسیار دشواری است. درست است که تکنولوژیست‌ها دستگاه را ایجاد می‌کنند ولی به نظر من کار اینها خیلی ساده تر از کار کسانی است که در حوزه‌های غیرمادی کار می‌کنند. کارهایی که افراد در حوزه فرهنگ انجام می‌دهند بسیار پیچیده‌تر است. حوزه فرهنگ مادی نیست، بنابراین ما نمی‌توانیم به راحتی این کار را انجام دهیم. این خیلی سخت است و چون سخت است همت والای بسیاری از اندیشمندان و متفکران و ذخایر جامعه را می‌طلبد. این طور نیست که ما فکر می‌کنیم مهندسی فرهنگی را یک عده خاص می‌توانند در این دنیای پیچیده پیش ببرند. ما باید از تمام ذخائر فرهنگی و فکری استفاده کنیم. نهی کردن هر کدام از اینها یعنی کج رفتن، بنابراین به نظر من برگزاری سمینار و این که یک عده خاص

راجع به این موضوع فکر و برنامه‌ریزی کنند شاید مشکل را حل نکند. اگر چه هر قدمی که برمی‌داریم به هرحال تأثیر دارد، ولی قطعاً اگر همه جانبه بیندیشیم و این را فقط وظیفه یک عده خاص ندانیم و نخبگان جامعه را با دیدگاه‌های مختلفی درگیر کنیم قطعاً تأثیر مثبت و مناسب‌تری خواهد داشت. هر چند به اعتقاد من هر نوع برنامه‌ریزی تحقیقی و هر نوع مهندسی فرهنگی با عالی‌ترین و همه جانبه‌ترین رویکرد به مسئله، باز بی‌مشکل نمی‌تواند باشد. چون اساساً انسان موجود ضعیفی است. انسان موجودی رو به کمال است. ما الان چیزهایی را می‌بینیم که ممکن است آیندگان بعداً آنها را به شکل دیگری ببینند. بسیاری از قوانین فیزیکی که در گذشته اعتبار بالایی داشتند امروز در نزد افراد فاقد اعتبار هست. علم کامل در اختیار خداوند است. ما در این زمینه با محدودیت خاص خودمان جلو می‌رویم ولی چه خوب است که به قول وبر همه جانبه بینیم. دیدگاه‌های مختلف و زوایای مختلف را در بخش مهندسی اجتماعی و فرهنگی مورد توجه قرار بدهیم.

• تلویزیون و مطبوعات چگونه می‌توانند در مفهوم شناساندن مهندسی فرهنگی و کشاندن سایر اقشار به خصوص قشر روشنفکر به این حوزه ایفای نقش کنند؟

به هرحال رسانه‌ها و به خصوص صداوسیما معمولاً با عموم مردم سروکار دارند. اگر چه ممکن است بعضی از نخبگان جامعه که در این عرصه هستند با صداوسیما ارتباط داشته باشند. به اعتقاد من بایستی برنامه‌ریزی فرهنگی و تبادل فرهنگی، در عرصه‌های دیگری انجام گیرد. صداوسیما هم آن را انعکاس دهد. صداوسیما شاید نتواند خیلی کار کند. قطعاً شورای عالی و یا دستگاه‌های فرهنگی دیگر باید بتوانند با مشارکت دادن عرصه‌های فکری جامعه، از جمله نخبگان و با گرایش‌ها و دیدگاه‌های مختلف تولیداتی داشته باشند و صداوسیما به نحوی اینها را پوشش و در عرصه عمومی انعکاس دهد. مطبوعات هم معمولاً چنین کاری انجام می‌دهند. مطبوعات ممکن است بیایند مصاحبه کنند ولی به نظر من عرصه تولید بایستی فراتر از عرصه رسانه‌ها باشد. یعنی رسانه‌ها فقط انتشار دهنده هستند. تولید را باید کسان دیگر برنامه‌ریزی کنند. باید دانشگاه‌ها و دستگاه‌های فرهنگی مثل شورا وارد این





مسئله شوند. حتی دستگاهی مثل وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی شاید خیلی مهم نباشد. نه اینکه آنجا عرصه تولید نباشد، بلکه تولید به شکل دیگر است. مثلاً آنجا بعد انتشاری دارد. کتابها و کارهایی که در این زمینه اندیشمندان می‌نویسند را انتشار می‌دهد. بعد تولید هم دارد که مربوط می‌شود به حوزه هنر و سینما که درصدد است اشکال دیگر از تولید را در قالب فیلم و هنر بیان کند.

• شورای عالی انقلاب فرهنگی با توجه به جایگاه خاص خود چگونه می‌تواند این نقش را ایفا کند؟

شورای عالی انقلاب فرهنگی بعد از انقلاب با توجه به ضرورت‌های مختلف تشکیل شده است. ولی به هر حال نهادی شده که درصدد است آگاهانه‌تر اصحاب علم و فرهنگ را در برنامه‌ریزی فرهنگی به همکاری دعوت کند. این باید به عنوان یکی از اهداف اساسی باشد. فقط این نباشد که یک عده از مسئولان فرهنگی بنشینند و عامیانه صحبت کنند، بلکه بایستی بستری را برای تعاملات فکری، تولیدی و علمی ایجاد کنند. باید تمام جاهایی که می‌توانند تولید فکر کنند را به حرکت درآورد. قاعدتاً می‌دانیم این عرصه‌ها یک بانی می‌خواهد. حالا این بانیان در بعضی از کشورها "NGO" ها هستند و برخی از کشورهای دیگر مثل کشور ما، چون منابع اقتصادی بیشتر در اختیار دولت است بانی آن می‌تواند حکومت باشد. شورای عالی انقلاب فرهنگی اگر بتواند مرکز چنین اجتماعات علمی، فکری و فرهنگی قرار گیرد، می‌تواند تأثیرگذار باشد. مهندسی فرهنگی به نظر من امری نیست که سریع بتوانیم به آن برسیم و

بعداً یک الگوی مهندسی فرهنگی هم تعیین کنیم و فکر کنیم که تمام شد و رفت. نمی‌توانیم بنشینیم که عده‌ای تحقیق کنند و بعد ما شروع به کار کردن کنیم. ما قطعاً باید با استفاده از دانش در دسترس خود، تا آنجایی که ممکن است این دانش را جمع و در برنامه کوتاه‌مدت ترکیب کنیم. ممکن است برای پیدا کردن یک الگوی کارآمدتر و جدی‌تر، لازم باشد حداقل ۳ تا ۴ سال برنامه‌ریزی فکری، علمی، تحقیقاتی و گسترده کنیم تا همه جامعه را به تحرک واداریم. یعنی بحث مهندسی فرهنگی باید مطرح باشد. حداقل فایده آن این است که کلیه مراکز علمی و فرهنگی ما درگیر می‌شوند. یعنی ما در دانشگاه‌ها باید احساس کنیم که همه انگیزه دارند برای این کار کنند. بنابراین چنین تحرکی را مثلاً در دانشکده‌های علوم اجتماعی و مراکزی که به نحوی در حوزه فرهنگ یا حوزه علوم انسانی فعال هستند ایجاد کنیم تا در پژوهشگاه‌های فرهنگی و یا انجمن‌های علمی هم تحرک ایجاد شود و در آینده بتوان به آن اعتماد کرد. ولی اگر ما احساس کنیم این مشغله چند

نفره و یک مجموعه کوچکی است شاید به یک نتیجه جدی نرسیم.

• به نظر شما مهندسی فرهنگی چه معنا و مفهومی دارد؟

من شاید اصطلاح مهندسی فرهنگی را خیلی نپسندم. مهندسی فرهنگی و تقویت این مفاهیم با یکدیگر شاید مشکل آفرین باشد، یعنی به عبارتی می‌شود فرهنگ را هم مهندسی کرد و یا یک نگاه مکانیکی به آن داشت. بیشتر وقتی این مفهوم را می‌شنوم می‌روم به

سمت سیاست‌گذاری فرهنگی و آن بحث‌هایی که کرده‌ام. اگر بخواهیم تعریفی داشته باشیم بیشتر مهندسی فرهنگی به معنای سیاست‌گذاری فرهنگی و یا برنامه‌ریزی فرهنگی یا یک نوع سازماندهی در حوزه فرهنگ است. حالا ممکن است بگوییم فرهنگ چه است؟ جامعه‌شناسان در یک معنا فرهنگ را به کل جامعه انتقال می‌دهند و می‌گویند جامعه یعنی فرهنگ، یعنی هر کاری که انسان انجام می‌دهد. چون انسان انجام می‌دهد و انسان یک موجود است که بر اساس ذهنیتش این کار را انجام می‌دهد، بنابراین هر واقعیتی که در بیرون از انسان شکل می‌گیرد حتی یک ماشین، صورت فرهنگ به خود می‌گیرد. بنابراین فرهنگ مخلوق ذهنیت انسان است. ذهن انسان یک عنصر فرهنگی است. در یک معنا این‌طور اطلاق می‌شود ولی در یک معنای خاص‌تر در واقع فرهنگ را به یک عرصه ارزشی یا یک حوزه اندیشه‌ای و مسایل مانند این خلاصه کرد. هر آنچه که انسان انجام می‌دهد ممکن است دو حیطه داشته باشد: نخست زندگی مادی

شورای عالی انقلاب فرهنگی بعد از انقلاب با توجه به ضرورت‌های مختلف تشکیل شده است و اکنون درصدد است خود آگاهانه‌تر در برنامه‌ریزی فرهنگی اصحاب علم و فرهنگ را به همکاری دعوت کند